

روزه‌ی آب

"من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر"

مولوی

اینک به پایان شب نزدیک می شویم
بی گفت و گو یا درخشش نگاهی
گرد و خاک روز فرو نشسته
و همه‌ی شهر به خاموشی گراییده
و تو در بستر خود تنها مانده‌ای
پسرت در اتاق مجاور خواب می بیند
و کلماتی را گنگانه بر زبان می آورد
فردا به اردوی تابستانی می رود
و تو می خواهی که در نبود او
مثنوی را از سر تا قچه برداری
و دیگ و دیگچه را آویزان کنی
شعله‌ی اجاق را فروکشی
پنج روز، روزه‌ی آب بگیری
و آن چه را که در انباشتن تن به دست نیآورده‌ای
در پالایش آن جست و جو کنی
او کولبار خود را بسته
و در کنار در گذاشته
کفش‌های کتانی اش در تاریکی می درخشد
و تو از خود می پرسی
دارد خواب چه را می بیند؟

۱۴ اوت ۲۰۰۳

سالاد

سالادهای تو را دوست دارم
در آن کاسه‌ی بزرگ بلورین
با بچه کاهوها و گوجه‌های گیلانی اش
که از فروشگاه "کاسکو" می خری
و گاهی با پیازچه‌هایی مخلوط می کنی
که من از چارشنبه بازار می آورم
به دوستانم خواهم گفت:
"شاید روغن آن را
از زیتون زارهای بادخیز منجیل می آورد
یا در آبلیمویش چیزی می ریزد"
آن‌ها به یاد نمی آورند
آن دست‌های کوچک را
که یک روز شیشه‌ی شیر را به زحمت می گرفت
و امروز این کاسه‌ی بزرگ خوشرنگ را
برای من
سر پیشخان آشپزخانه نهاده است

۱۱ نوامبر ۲۰۰۶